Journal of Religious Studies in Media
volume 8, No 29, 2026

Assessing the Sociological Definition of Islamic Art Based on the Principles of Formal Logic: A Study of Ravadrad's View

Zohreh-Sadat Rahimifar
PhD student in Art Research, Faculty of Advanced Art Studies and Entrepreneurship, University of Art, Isfahan, Iran (corresponding author);
Zohreh.rahimifar@gmail.com

Mohammad Javad Saeedizadeh
PhD in Islamic Art Wisdom, Assistant Professor, Department of Art Research, Institute of Islamic Art and Thought, Qom, Iran;
saeedizade@gmail.com

Abstract

Objective: Islamic art is one of the richest and most complex cultural fields in Islamic civilization. It has mostly been studied within historical and philosophical frameworks and much less from a sociological perspective. Azam Ravadrad, drawing on the sociology of art, has tried to offer a definition of Islamic art that can fill this theoretical gap. This study takes an analytical approach based on formal logic. It evaluates Ravadrad's proposed definition and assesses how far it meets the logical criteria of a definition: comprehensiveness, exclusiveness, clarity, and avoidance of circularity.

Method: The study uses a descriptive-analytical method, and the data were collected from library sources.

Findings: The results show that Ravadrad's emphasis on divine content draws a relatively clear boundary between Islamic art and other artistic types,

Cite this article: Rahimifar, Z.-S., & Saeedizadeh, M. J. (2026). Assessing the sociological definition of Islamic art based on the principles of formal logic: A study of Ravadrad's view. *Journal of Religious Media Studies,* 8(29), [194-216]. https://doi.org/10.22034/jmrs.2026.579718.1253

Received: 01/05/2026 **Revised:** ۰٤/۰۷/۲۰۲٦ **Accepted:** ۲۱/۰۷/۲۰۲٦ **Published online:** ۰٥/۰٥/۲۰۲٦
© The Author(s). **Article type:** Research Article **Published by:** IRIB University

which satisfies exclusiveness. However, too much focus on this component limits the definition's comprehensiveness, because it excludes some decorative works and works without a specific meaning from the domain of Islamic art. The definition also relies on concepts such as "the general spirit of Islamic civilization" and "audience perception." Because of the role of religious elites in the process of recognition, and because these criteria are subjective and unstable, they reduce the definition's clarity and usefulness. Even so, the definition is acceptable in terms of avoiding circularity.

Conclusion: The most important challenge for Ravadrad's definition is that it does not fully meet the formal principles of definition. A more precise, balanced, and coherent framework is still needed to explain the nature of Islamic art.

Keywords: Art, Sociology, Sociology of Art, Islamic Art, Sociological Approach, Logical Assessment, Ravadrad

مطالعات دینی رسانه
دوره ۸، شماره ۲۹، ۱۴۰۵

سنجش تعریف جامعه‌شناختی هنر اسلامی بر مبنای اصول منطق صوری؛

مطالعه دیدگاه راودراد

زهره‌سادات رحیمی‌فر

دانشجوی دکترای پژوهش هنر، دانشکده پژوهش‌های عالی هنر و کارآفرینی، دانشگاه هنر اصفهان، ایران؛ (نویسنده مسئول)

Zohreh.rahimifar@gmail.com

محمدجواد سعیدی‌زاده

دکترای حکمت هنر اسلامی، استادیار گروه پژوهش هنر، مؤسسه هنر و اندیشه اسلامی قم، ایران

saeedizade@gmail.com

چکیده

هدف: هنر اسلامی یکی از غنی‌ترین و پیچیده‌ترین حوزه‌های فرهنگی در تمدن اسلامی است که تاکنون بیشتر در چارچوب‌های تاریخی و فلسفی مطالعه شده و کمتر از منظر

استناد به این مقاله: رحیمی‌فر، زهره سادات؛ سعیدی‌زاده، محمدجواد (۱۴۰۵). سنجش تعریف جامعه شناختی هنر ا سلامی بر مبنای ا صول منطق صوری؛ مطالعه‌ی دیدگاه راودراد. مطالعات دینی ر سانه، ۸(۲۹): ۱۹۴-۲۱۶.

https://doi.org/10.22034/jmrs.2026.579718.1253

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۳/۱۸ **تاریخ اصلاح:** ۱۴۰۵/۰۵/۳۱ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۶/۰۱ **تاریخ انتشار آنلاین:** ۱۴۰۰/۰۶/۳۰

© نویسندگان. **نوع مقاله:** پژوهشی **ناشر:** دانشگاه صدا و سیما

جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار گرفته است. در این میان، اعظم راودراد با بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌شناسی هنر کوشیده تعریفی از هنر اسلامی ارائه دهد که بتواند به خلأ نظری موجود در این حوزه پاسخ دهد. پژوهش حاضر با رویکردی تحلیلی و بر پایه اصول منطق صوری، تعریف پیشنهادی راودراد را ارزیابی می‌کند و میزان انطباق آن با معیارهای منطقی تعریف، یعنی جامعیت، مانعیت، وضوح و پرهیز از دور را مورد سنجش قرار می‌دهد.

روش‌شناسی پژوهش: این مطالعه با روش توصیفی ـــ تحلیلی انجام شده و داده‌های آن از طریق منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده است.

یافته‌ها: نتایج نشان می‌دهد که تأکید راودراد بر محتوای الهی، از حیث مانعیت، مرزی به‌نسبت روشن میان هنر اسلامی و دیگر گونه‌های هنری ترسیم می‌کند؛ با این حال، تمرکز بیش از حد بر این مؤلفه، جامعیت تعریف را محدود می‌سازد و برخی آثار تزئینی یا فاقد معنای مشخص را از قلمرو هنر اسلامی خارج می‌کند. همچنین اتکاء به مفاهیمی همچون «روح کلی تمدن اسلامی» و «دریافت مخاطب»، به‌ویژه با توجه به نقش نخبگان دینی در فرایند تشخیص به‌دلیل ماهیت ذهنی و ناپایدار این معیارها، از وضوح و کارآمدی تعریف می‌کاهد. با این وجود، تعریف یادشده از نظر پرهیز از دور قابل قبول است.

نتیجه‌گیری: بنابراین می‌توان گفت مهم‌ترین چالش تعریف راودراد، عدم انطباق کامل آن با اصول صوری تعریف است و همچنان نیاز به چارچوبی دقیق‌تر، متوازن‌تر و منسجم‌تر برای تبیین ماهیت هنر اسلامی وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: هنر، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی هنر، هنر اسلامی، رویکرد جامعه‌شناختی، سنجش منطقی، راودراد.

مقدمه

جامعه‌شناسی هنر، دانشی میان‌رشته‌ای و دوزیستی است که از تلفیق دو حوزه مستقل و در عین حال مرتبط هنر و جامعه شناسی پدید آمده است. در سنت فلسفی، هنر به‌طور عمده بر پایه نظریه‌های ذات‌شناسانه و از منظر سه عنصر اصلی هنر، هنرمند و مخاطب مورد تبیین و تعریف قرار می‌گیرد، درحالی‌که جامعه شناسی کلاسیک، علمی اجتماعی و کمیت‌گراست که به مطالعه ساختارها، روابط و سازمان‌های انسانی می‌پردازد. حاصل پیوند این دو حوزه، «جامعه‌شناسی هنر» است. جامعه‌شناسی هنر دانشی است که تمرکز خود را بر وجوه اجتماعی هنر نهاده و می‌کوشد سازوکارهای مشارکت گروه‌های انسانی در خلق، توزیع و مصرف آثار هنری را واکاوی کند. این رشته با بهره‌گیری از روش ها و ابزارهای پژوهش اجتماعی، نقش و کارکرد هنر را در زندگی جمعی، و فرآیند تولید معنا در بستر اجتماعی بررسی کرده و معمولاً نتایج خود را در قالب داده‌های تجربی و کمّی ارائه می‌دهد (رامین، ۱۳۸۷: ۹).

از آنجا که هر اثر هنری در بستر فرهنگی پویا و متحول خلق می شود، می‌توان آن را نقطه تلاقی و آمیزش نشانه‌ها و معناهای فرهنگ‌های گوناگون دانست. زیبایی‌شناسی آثار هنری نیز از همین تعاملات متقابل سرچشمه می‌گیرد. اگرچه فرهنگ بشری در کل یک نظام به‌ظاهر منسجم است، اما فرهنگ‌های محلی و منطقه‌ای هرگز در انزوا عمل نکرده و همواره در کنش متقابل با یکدیگر قرار دارند. این فرایند تلاقی و دگرگونی، فرهنگ را از حالت ایستا خارج کرده و آن را به حوزه‌ای پویا و چندوجهی بدل می سازد. نتیجه این پویایی، شکل‌گیری آثار هنری نو و متمایزی است که حاصل هم‌نشینی نشانه‌های فرهنگی «خودی» و «دیگری» به‌شمار می‌رود.

از این منظر، هنر اسلامی قبل از هر چیز، پدیده‌ای فرهنگی و اجتماعی است. به همین اعتبار، شیوه زیست و هنجارهای اجتماعی مسلمانان، بستر اقلیمی، و میزان تعامل فرهنگی آنان با جوامع دیگر، در شکل‌گیری ساختارهای کالبدی و زیبایی شناختی آثار و بناهای هنری تأثیر مستقیم داشته است. درواقع، ابعاد فرهنگی و اجتماعی هنر در تمدن اسلامی از اهمیت

بیشتری نسبت به ویژگی‌های صرفاً رمانتیک، عرفانی و ذهنی برخوردار است. باید توجه داشت این اولویت به معنای حذف وجه دینی یا کارکرد عبادی هنر اسلامی نیست، بلکه کارکرد دینی نیز بخشی از کلیت نظام فرهنگی و اجتماعی این هنر به‌شمار می‌رود.

در دهه های اخیر، مفهوم «هنر اسلامی» از محدوده تعاریف تنها تاریخی و زیبایی‌شناسانه فراتر رفته و به یکی از موضوعات چالش‌برانگیز و میان‌رشته‌ای در علوم اجتماعی -به‌ویژه جامعه شناسی هنر- تبدیل شده است. این تحول نظری، از نوعی بحران در تعریف و تحدید مفهومی نشأت می‌گیرد؛ بحرانی که ناشی از گستره جغرافیایی و تاریخی پدیده هنر اسلامی و نیز از تنوع دیدگاه‌های دینی، فرهنگی و ایدئولوژیک در تفسیر آن است.

در این میان، **اعظم راودراد** (۱۳۴۰ش)، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران و از چهره‌های برجسته جامعه‌شناسی هنر در ایران، کوشیده با اتکاء به پیشینه پژوهشی خود، تعریفی جامعه‌شناسانه از «هنر اسلامی» ارائه کند. ازجمله آثار او می‌توان به کتاب‌های *نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات*، *جامعه‌شناسی سینما و سینمای ایران*، *جامعه ایران در آینه سینما* و مجموعه‌ای از مقالات در زمینه سینما و جامعه همچون «رویکرد جامعه‌شناسانه به هنر اسلامی»، «سیمای زن در سینمای ایران» و «بازنمایی گفتمان‌های دینی در سینما» اشاره کرد.

بر اساس این ضرورت نظری، پژوهش حاضر به بررسی مبانی تعریف هنر اسلامی از دیدگاه راودراد می‌پردازد. مطالعه حاضر با بهره‌گیری از رویکردی تحلیلی-منطقی و بر اساس اصول منطق صوری، درصدد سنجش میزان کفایت و استحکام این تعریف از منظر معیارهای منطقی تعریف است. چارچوب ارزیابی این پژوهش بر اصول صوری تعریف شامل جامعیت (شمول همه مصادیق)، مانعیت (مانع اغیار)، وضوح (شفافیت مفهومی)، و عدم دور (پرهیز از تکرار یا وابستگی مفهومی دوری) مبتنی است. چنین ارزیابی‌ای می‌تواندعلاوه‌بر آشکار ساختن قوت‌ها و ضعف‌های رویکرد راودراد، راه را برای تدوین چارچوبی دقیق‌تر و نظام‌مندتر در فهم جامعه‌شناسانه هنر اسلامی هموار کند.

بر این اساس، پرسش اصلی پژوهش آن است که: **تعریف جامعه‌شناسانه هنر اسلامی**

از دیدگاه اعظم راودراد، از لحاظ منطقی و نظری تا چه اندازه با ا صول صوری تعریف سازگار است؟

فرضیه اصلی مطالعه نیز بر این پیش‌فرض استوار است که تعریف موردنظر، با وجود برخورداری از قوت‌هایی مانند توجه به محتوا و زمینه اجتماعی هنر اسلامی، در انطباق کامل با معیارهای صوری تعریف (به‌ویژه در ابعاد جامعیت، مانعیت، وضوح و عدم دور) با چالش‌هایی روبه‌روست.

پژوهش حاضر، با روش **تو صیفی-تحلیلی** و مبتنی بر منابع **کتابخانه‌ای و مطالعات نظری کیفی** انجام گرفته و هدف از آن واکاوی عمیق چالش‌های مفهومی موجود در تعریف هنر اسلامی در چارچوب جامعه‌شناسی هنر است.

پیشینه پژوهش

هنر ا سلامی، به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین مظاهر تمدن ا سلامی، همواره کانون توجه محققان و هنرمندان بوده است. تنوع صوری و عمق مفهومی این هنر، در کنار تحولات تاریخی و دگرگونی‌های اجتماعی، سبب شکل‌گیری تعاریف متعدد و گاه متعارض از آن شده است. بر اساس مطالعات صورت‌گرفته، اگرچه پژوهش‌های گسترده‌ای در حوزه تعریف و تبیین ماهیت هنر اسلامی از منظرهای گوناگون تاریخی، زیبایی‌شناختی، فلسفی و جامعه شناختی انجام شده، اما تحقیقات با رویکرد جامعه شناختی به هنر ا سلامی نسبت به سایر حوزه ها از کمبود چشمگیری رنج می‌برد، همچنین فرآیند تعریف پذیری این هنر، به‌صورت نظام‌مند و ساختاریافته ارائه نشده است.

در ادامه به نمونه‌هایی از مطالعات انجام‌شده اشاره می‌شود که به‌طور غیرمستقیم یا مستقیم به ارتباط هنر اسلامی با بسترهای فرهنگی و جامعه‌ای پرداخته‌اند.

جاناتان بلوم و همکاران (۱۳۹۳) در کتاب تجلی معنا در هنر اسلامی به تبیین مفهوم هنر اسلامی پرداخته و آن را نه فقط هنری دینی، بلکه هنری می‌دانند که در جوامعی شکل گرفته است که اسلام دین غالب یا مؤثر آن‌ها بوده است. ازاین‌رو، هنر اسلامی به مجموعه‌ای از

تولیدات هنری فرهنگ‌های گوناگون جهان اسلام اطلاق می شود و به ضرورت به آثار مذهبی محدود نیست. آنان همچنین نشان می‌دهند که شکل‌گیری اصطلاح «هنر اسلامی» به قرن نوزدهم و گسترش توجه اروپا به فرهنگ مادی شرق بازمی‌گردد؛ اصطلاحی که ابتدا با عنوان‌هایی چون «هنر محمدی» یا «هنر مسلمانان» شناخته می شد و از اوایل قرن بیستم به «هنر اسلامی» تغییر یافت. به اعتقاد آنان، این مفهوم در مقایسه با هنر مسیحی یا بودایی دامنه‌ای گسترده‌تر دارد و شامل آثار مذهبی و غیرمذهبی در جوامع اسلامی است؛ مفهومی که تا حد زیادی در چارچوب مطالعات و طبقه‌بندی‌های مورخان هنر اروپایی شکل گرفته است.

بلوم و شیلا بلر (۱۳۸۷) در مقاله «سراب هنر اسلامی: تأملاتی در مطالعه حوزه سیال» به بررسی مسئله تعریف و تاریخ‌نگاری هنر اسلامی پرداخته‌اند. آنان با رویکردی تاریخ‌نگارانه، روند شکل‌گیری مطالعات هنر اسلامی از اوایل قرن نوزدهم تاکنون را تحلیل کرده و به گستره موضوعی این حوزه، از آثار معماری و نسخ خطی تا صنایع‌دستی و هنرهای کاربردی در سرزمین‌های اسلامی اشاره می‌کنند. به باور آنان، اصطلاح «هنر اسلامی» بیش از آن‌که به هنر صرفاً دینی دلالت داشته باشد، به یک حوزه فرهنگی گسترده اشاره دارد که در آن اسلام دین غالب بوده است. ازاین‌رو، این مفهوم در مقایسه با اصطلاحاتی مانند «هنر مسیحی» یا «هنر بودایی» ماهیتی سیال و فراگیرتر دارد. بلر و بلوم نتیجه می‌گیرند که تنوع گسترده مصادیق و نبود مرزهای روشن مفهومی، تعریف دقیق هنر اسلامی را با چالش مواجه کرده و نشان می‌دهد این اصطلاح بیش از آن‌که بیانگر یک سبک یا دوره مشخص باشد، به نوعی فرهنگ بصری مرتبط با جوامع اسلامی اشاره دارد.

فردریک معتوق (۱۴۰۲) در کتاب جامعه‌شناسی هنر اسلامی، رابطه عمیق هنر اسلامی با جوامع مسلمان را بررسی و تأکید می‌کند که این هنر برخلاف سایر هنرهای جهانی، با عبور از مرزهای جغرافیایی، پیام خود را به‌صورت داوطلبانه و بدون اجبار به جوامع مختلف منتقل کرده است. او هنر اسلامی را نه یک پدیده تزئینی یا التقاطی، بلکه تجربه‌ای اصیل می‌داند که فرد و جامعه را در مفاهیم الهی ذوب و پیوندی پو یا بین هنرمند به‌عنوان عضو جامعه و مخاطبان ایجاد کرده است. معتوق همچنین به نقد دیدگاه‌های منتقدان این هنر نیز پرداخته

است.

هادی ربیعی (۱۳۹۰) در کتاب جستارهایی در باب چیستی هنر اسلامی، ماهیت هنر اسلامی را بررسی می‌کند و سعی دارد تصویری جدید از آن ارائه دهد. با وجود تحقیقات متعدد در این زمینه، ربیعی در این اثر، علاوه‌بر ا ستفاده از پژوهش‌های قبلی، ایده‌های نوینی را نیز به این حوزه اضافه کرده است. هنر اسلامی، هنری نوآورانه، پر از تزئینات و ظرافت‌های هنری است. از هنر اسلیمی گرفته تا انواع نگارگری، همگی نشان‌دهنده نبوغ و تلاش هنرمندان مسلمان هستند و امروزه هیچ کس از میزان خلاقیت موجود در این آثار بی‌خبر نیست. این کتاب نیز از جنبه نظری به مسئله هنر اسلامی می‌پردازد. مقالات اثر، حاصل کار پژوهشگرانی است که هر یک با رویکردی خاص به بحث درباره هنر اسلامی و ماهیت آن پرداخته‌اند.

محمدجواد مهدوی‌نژاد و الهه ایمانی (۱۳۹٤) در مقاله‌ای با نام «مقایسه تطبیقی نظریه‌های شاخص در تعریف چیستی هنر اسلامی»، با مروری بر تجزیه‌وتحلیل‌های انجام شده در مورد هنر ا سلامی توسط محققان این حوزه، هشت گرایش درباره چیستی هنر اسلامی تبیین کرده‌اند.

زهره سادات رحیمی‌فر و محمدجواد سعیدی‌زاده (۱٤۰٤) در پژوهشی با عنوان «تحلیل انتقادی تعاریف تاریخ‌نگارانه هنر اسلامی و سنجش نظری آن بر مبنای اصول صوری تعریف»، مجموعه‌ای از تعاریف مورخان برجسته هنر اسلامی از جمله کونل، اتینگهاوزن، باربارا برند، گرابار، کریستین پرایس، البهنسی، کنبی، بلوم و بلر را بر پایه معیارهای صوری تعریف شامل جامعیت، مانعیت، وضوح و عدم دور مورد ارزیابی قرار داده‌اند. نتایج حاکی از آن ا ست که هیچ‌یک از تعاریف بررسی شده به‌طور کامل با الزامات صوری تعریف مطابقت ندارد. بر اساس این پژوهش، ضعف اصلی رویکردهای تاریخ‌نگارانه در تعریف هنر اسلامی، ناتوانی آن ها در برآوردن معیارهای منطقی و صوری است؛ امری که ضرورت تدوین چارچوبی نظری دقیق‌تر و منسجم‌تر برای تبیین ماهیت هنر اسلامی را برجسته می‌سازد.

بررسی پیشینه نشان می‌دهد که با وجود گستره وسیع مطالعات انجام شده در باب هنر اسلامی، بخش عمده پژوهش ها یا در چارچوب تاریخ‌نگاری هنر، مطالعات فرهنگی و

زیبایی شناختی و نقد آن صورت گرفته‌اند، یا به طبقه‌بندی و مقایسه گرایش‌های نظری بسنده کرده‌اند. هرچند پژوهش رحیمی‌فر و سعیدی‌زاده (۱٤۰٤) با سنجش تعاریف تاریخ‌نگارانه هنر اسلامی بر اساس اصول صوری تعریف، گامی مهم در راستای نقد منطقی این تعاریف برداشته است، اما دامنه آن مطالعه به‌طور عمده به رویکردهای تاریخ‌نگارانه محدود مانده و تعاریف برآمده از حوزه جامعه‌شناسی هنر را در بر نگرفته است. از سوی دیگر، برخی جامعه شناسان به تبیین ماهیت هنر اسلامی پرداخته‌اند، اما تعاریف ارائه شده از سوی آنان کمتر در معرض سنجشی منطقی و ساختارمند قرار گرفته است.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که این چارچوب سنجش منطقی را به حوزه جامعه‌شناسی هنر اسلامی گسترش داده و با تمرکز تحلیلی بر دیدگاه اعظم راودراد، به ارزیابی ساختار مفهومی یک تعریف جامعه‌شناختی معاصر از هنر اسلامی می‌پردازد. با وجود این‌که بسیاری از مطالعات پیشین به توصیف، طبقه‌بندی یا مقایسه دیدگاه‌ها بسنده کرده‌اند، این پژوهش تلاش می‌کند با بهره‌گیری نظام‌مند از اصول صوری تعریف، میزان انسجام مفهومی، شفافیت و کارآمدی نظری یک چارچوب جامعه‌شناختی را به‌طور انتقادی بررسی کند. از این منظر، مقاله حاضر افزون‌بر تکمیل مسیر پژوهش‌های پیشین در نقد منطقی تعاریف هنر اسلامی، گامی برای پیوند میان تحلیل منطقی و نظریه‌پردازی جامعه‌شناختی در این حوزه به شمار می‌رود و می‌کوشد زمینه‌ای برای ارزیابی روشمندتر و دقیق‌تر تعاریف هنر اسلامی فراهم آورد.

مبانی نظری پژوهش

منطق، ابزاری از سنخ قانون است که رعایت کردن و به‌کارگیری آن ذهن را از لغزش در اندیشه مصون می‌دارد. چنین نیست که انسان تنها با آموختن منطق از لغزش در اندیشه مصون ماند؛، همان‌گونه که فراگیری علم نحو، به‌تنهایی، موجب نمی‌شود انسان در گفتار خویش خطا نکند، بلکه برای مصون و محفوظ ماندن از خطا و لغزش در ذهن و زبان، آدمی باید هنگام نیاز، قواعد و قوانین این علوم را به‌کار گیرد، و آن را از نظر دور ندارد (مظفر، ۱۳۸٤: ۱۹-۲۰).

«تعریف»، یکی از مهم‌ترین عمل‌های ذهن بر روی مفاهیم و تصـورات اسـت. امروزه بسیاری از دانشمندان علوم دریافته‌اند که پیش از ورود به مسائل هر دانشی، ارائه تصوری روشن و مشـخص از موضـوعات مورد بحث، امری اجتناب‌ناپذیر اسـت. اکنون بیشـتر علوم، به‌ویژه دانش‌هایی مانند ریاضـیات، فلسـفه، علوم تجربی و اخلاق، با یک سـلسـله تعاریف آغاز می‌شوند که در اصطلاح به آن‌ها «مبادی تصوری» آن علم می‌گویند (همان: ١٦٢). «تعریف» نه‌تنها در علوم بلکه در زندگی روزمره انسان‌ها نیز از اهمیت خاصی برخوردار است. بسیاری از مشـاجرات و اختلافات انسـان‌ها با یکدیگر ریشـه در سـوء فهم آن‌ها از امور مورد بحث دارد. چه‌بسا دو طرف بر سر موضوعی به نزاع برخیزند و جدال کنند، درحالی‌که اگر نخست موضوع بحث را به‌روشنی تعریف می‌کردند، چنین نزاعی یا پیش نمی‌آمد، و یا دست‌کم سبب می شد موضوع نزاع تغییر کند و هر دو طرف دریابند که اختلاف اساسی آن‌ها از دو دیدگاه و یا حتی از دو سلیقه شخصی برخاسته است (همان: ١٦٣-١٦٤).

اواین گام در فرآیند سنجش تعاریف، شنا سایی عنا صر کلیدی یک تعریف ا ست. یک تعریف باید شامل ویژگی‌های ا ساسی یک مفهوم با شد و باید به‌گونه‌ای بیان شود که از ابهام و سـردرگمی جلوگیری کند. به‌وسـیله دانش منطق این ویژگی‌ها، شـناسـایی شـده و یک تعریف می‌تواند به‌در ستی مفهوم مورد نظر را منتقل کند. صحت تعریف با برر سی و ضوح، جامعیت، مانع بودن و اختصـار آن سـنجیده می‌شـود. علاوه‌بر این، باید تناقضـات احتمالی بین تعاریف مختلف را بررسـی کرده و اطمینان حاصـل کرد که تعریف ارائه‌شـده، دایره شـمول و دلالت مناسبی دارد.

قوانین تعریف، مانند قانون جامعیت و قانون مانع بودن، معیارهایی برای سنجش صحت تعاریف ه ستند (همان : ١٨-١٩). هر تعریفی که در مورد هنر ا سلامی مطرح می شود باید با سنجه منطقی پشتیبانی شود. تعاریف مختلفی که از هنر اسلامی ارائه شده است، با هم مقایسه و تحلیل می‌شوند و این امر به روشن‌تر شدن مباحث و جلوگیری از ابهامات کمک می‌کند.

منطق‌دانان برای تعریف درسـت و مفید، شـرایطی را ذکر کرده اند که رعایت آن‌ها برای تامین هدف تعریف ضروری است:

- تعریف باید جامع و مانع باشـد؛ به‌عبارت دیگر باید به‌گونه‌ای باشـد که همه افراد معرّف را شـامل شـود (جامع بودن) و هیچ فرد بیگانه با معرّف را نیز شـامل نشـود (مانع بودن). برای این‌که تعریف از جامعیت و مانعیت برخوردار باشد، باید نسبت دو مفهوم معرّف و معرّف از نظر مصـداق، تسـاوی باشـد؛ یعنی هرچه که مصـداق معرّف است، مصداق معرّف هم باشد و برعکس؛
- تعریف باید از منظر مفهوم، نزد مخاطب، روشـن‌تر از معرّف باشـد. از مهم‌ترین لغزشگاه‌های اندیشه در مقام تعریف، ارائه تعریف‌های گنگ و مبهم است؛
- تعریف باید با معرّف، مغایرت مفهومی داشـته باشـد. در تعریف نباید اختلاف معرّف و معرّف، تنها تفاوت لفظی با شد و از نظر مفهوم، عین یکدیگر با شند. برای مثال اگر در تعریف انسان بگوییم: «بشر ا ست»، این تعریف حقیقی نیست، بلکه تنها تعریفی لفظی و لغوی است که مربوط به «علم لغت» می‌باشد؛
- تعریف نباید دوری باشـد. تعریف دوری عبارت اسـت از تعریفی که در آن معرّف، خود، احتیاج به تعریف دارد و نیز در تعریف معرّف از معرّف اسـتفاده می‌شـود (همان: ۱۷۳-۱۷٤).

شایسته بیان است که در پژوهش حاضر، با توجه به دشواری و یا ناممکن بودن شناخت کامل ماهیات حقیقی مفاهیم و بر اسـاس دیدگاه غالب در علم منطق که آگاهی از حقایق ا شیاء را امری د شوار می‌داند، نمی‌توان به تعاریف دقیق و کاملی که به صورت «حدّ حقیقی» (جنس و فصل واقعی) باشند، دست پیدا کرد (همان: ١٦٨). به همین دلیل در این پژوهش از رویکردی ا ستفاده شده که به جای تبیین ماهیات واقعی، بر «ویژگی‌های ذاتی و ضروری» و «رسوم» تمرکز دارد. این رویکرد، درواقع تلاش می‌کند تا از طریق توصیف دقیق خصوصیات مشـخص و متمایزکننده مفاهیم، تعاریفی ارائه دهد که هرچند ممکن اسـت به «حدّ واقعی» نرسـند، اما به «رسـم کامل» نزدیک باشـند. این مسـئله به‌ویژه زمانی اهمیت پیدا می‌کند که قصـد داریم تعاریف ما برای مخاطبان مختلف، قابل درک و مفید باشـد. بنابراین در این پژوهش، تمرکز بر روی ویژگی هایی بوده که به جای پنهان و نامفهوم بودن، برای مخا طب

هدف، قابل فهم و کاربردی باشند و بتوانند به‌درستی مفاهیم را معرفی کنند.

روش پژوهش

این نو شتار با روش تو صیفی-تحلیلی بر ا ساس مطالعات کتابخانه‌ای و فیش‌برداری از منابع، به بررسی و تحلیل رویکرد جامعه‌شناختی هنر مبتنی بر بر دیدگاه اعظم راودراد درباره هنر ا سلامی تحلیل آن در پرتوی رویکرد منطقی و ا صول صوری تعریف می‌پردازد. پژوهش حاضر از نظر هدف بنیادی و از منظر ماهیت داده نیز ازپژوهش‌های کیفی به‌شمار می‌آید. تحلیل داده‌ها به‌صورت نظری انجام شده و فاقد داده‌های آماری است.

بحث و بررسی

پس از تبیین چارچوب نظری پژوهش و بررسی پیشینه مطالعات مرتبط با تعریف هنر ا سلامی، در این بخش تمرکز بر تحلیل انتقادی تعریف اعظم راودراد قرار می‌گیرد؛ تعریفی که از دل رهیافت جامعه‌شناختی برآمده و کوشیده هنر اسلامی را نه به‌مثابه مجموعه‌ای از ویژگی‌های صوری یا زیبایی‌شناختی، بلکه بر پایه پیوند آن با جهان اجتماعی مسلمانان صورت‌بندی کند. بر همین اساس، صورت‌بندی مفهومی ارائه‌شده از سوی وی بازخوانی شده و میزان ا نسجام درونی، بنیان‌های معرفتی و انطباق آن با ا صول صوری تعریف مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در گام نخست، مؤلفه‌های اصلی تعریف استخراج و بازسازی مفهومی می‌شود و سپس با اتکاء به معیارهای جامعیت، مانعیت، وضوح و پرهیز از دور، تحلیل منطقی آن صورت می‌پذیرد.

۱. نگرش راودراد به هنر اسلامی

از دیدگاه راودراد، جامعه‌شناسی برای درک بهتر جامعه و قوانین حاکم بر آن، علاوه‌بر پژوهش‌های اجتماعی که اغلب بر مشاهدات مستقیم و روش‌های خاص استوارند، از مشاهده غیرمستقیم و بیشتر مبتنی بر منابع تاریخی، علمی و هنری نیز بهره می‌برد. هدف

اصلی جامعه‌شناسی، دستیابی به شناختی عمیق‌تر از جامعه و در پی آن ارائه راهکارهایی برای حل مسائل اجتماعی و هدایت جامعه به سمت بهبود و رفاه است. از این منظر، بررسی آثار هنری می‌تواند به جامعه‌شناس در تحقق این هدف کمک کند. اگر هدف، شناخت بهتر جوامع اسلامی باشد، مطالعه هنر این جوامع به‌عنوان یکی از ابزارهای معتبر در کنار سایر روش‌ها و ابزارها، نقش مهمی ایفا می‌کند.

نکته قابل توجه این است که آنچه تاکنون توسط اندیشمندان به‌عنوان هنر اسلامی تعریف شده، بیشتر به ماهیت و ذات این هنر پرداخته و از بیان ویژگی‌ها و خصوصیاتی که در عمل امکان تشخیص هنر اسلامی را از هنر غیراسلامی برای جامعه‌شناس فراهم کند، اجتناب کرده است. از آنجا که جامعه شناسی با امور ملموس و محسوس سروکار دارد، ارائه تعریفی که بر اساس آن بتوان هنر اسلامی را از غیراسلامی متمایز کرد، برای انجام پژوهش های جامعه شناختی درباره جوامع اسلامی و مسلمانان ضروری به نظر می‌رسد (راودراد، ۱۳۹۸: ۲۹٤).

اعظم راودراد با توجه به دیدگاه جامعه شناسانه خود در مورد هنر، معتقد است که هنر را به لحاظ چیستی و ماهیت آن می‌توان تعریف کرد، اما چنین تعریفی این توانایی را ندارد که مصادیق تعریف را برای جامعه شناس مشخص نماید. از آنجا که جامعه شناس برای بررسی آثار هنری نیازمند شناخت مصادیق هنر است، به تعریفی از هنر نیازمند است که دست‌یافتنی بوده و منجر به تعیین آثار مشخصی به‌عنوان هنر برای بررسی جامعه‌شناسانه باشد. از نظر وی، به‌طور کلی، هنر نوعی شناخت است که برای حصول به آن باید از سه مرحله گذشت. این سه مرحله عبارت است از مرحله کشف و شهود،[1] مرحله بیان و مرحله دریافت.

در مرحله اول، انسان با ادراک بی‌واسطه از هستی، به کشف جلوه‌هایی از زیبایی یا به قول هگل، حقیقت نائل می‌آید. این کشف منحصر به هنرمند نیست و هر فردی ممکن است

۱. اصطلاح «کشف و شهود» عبارتی است که راودراد در اثر خود به‌کار برده است. در این پژوهش، نگارنده با پایبندی به بیان اصلی نویسنده و با هدف حفظ اصالت و دقت مفهومی، این اصطلاح را بدون تغییر و با همان ساختار اولیه در متن گنجانده است.

در طول عمر خود به نوعی به چنین کشف و شهودی نائل آید. تا زمانی که این کشف و شهود در ذهن فرد آغاز شـــده و پایان می‌یابد، نمی‌توان از آفرینش هنری ســـخن گفت. برای چنین آفرینشی، این مرحله ضروری است (همان: ۳۰۵).

در مرحله دوم، فرد با استفاده از اصول زیبایی‌شناختی و نشانه‌های ظاهری شناخته‌شده، کشـف خود را به مرحله بیان می‌رسـاند و درواقع اثر هنری را خلق می‌کند. در این مرحله، اثر هنری به‌وجود می‌آید. اگر این اثر به دست مخاطب خاص یا عام برسد و توسط او درک شود، جامعه‌شـــناس نیز می‌تواند از وجود آن آگاه شـــده و آن را مورد مطالعه قرار دهد؛ اما اگر اثر خلق‌شـده بلافاصـله نابود شـود (مانند شـاعرانی که آثار خود را پیش از ارائه به دیگران از بین می‌برند)، یا اگر نزد خالق باقی بماند و در معرض دید دیگران قرار نگیرد یا به هر دلیلی به مخاطب دسترسی نداشته باشد، عملاً توجه دیگران و ازجمله جامعه‌شناس را جلب نخواهد کرد. بنابراین اگرچه اثر هنری در مرحله بیان به‌وجود می‌آید، بدون رســیدن به مرحله دریافت کامل نمی‌شود.

مطالعات نشـــان داده‌اند که آثار هنری در مرحله دریافت، اگرچه نه از نظر شـــکل و مواد اولیه، اما از نظر معنا و محتوا تکمیل می‌شوند. به‌عبارت دیگر، اثر هنری تنها در مرحله دریافت است که کامل شده و به‌عنوان هنر شناخته می‌شود (همان). نکته مهم و یکی از اصول بنیادین در جامعه‌شناسی، پرهیز از قضاوت ارزشی درباره موضوع مورد بررسی است. اعمال این اصل در تعریف جامعه‌شناختی هنر، نتیجه‌ای جز همان جمع‌بندی پیش‌گفته نخواهد داشت.

در مورد هنر دینی و هنر اســلامی، به‌دلیل پســوندهای خاصــی که به هنر اضــافه شــده، موضــوع به‌گونه‌ای دیگر مطرح می‌شـود. در اینجا قضـاوت ارزشـی، بخشـی از خود تعریف محسوب می‌شود و جامعه‌شناس نیز تمایلی به پنهان کردن آن ندارد. ازاین‌رو، به نظر می‌رسد تعریف جامعه‌شناسان از هنر دینی و هنر اسلامی با تعریف کلی جامعه‌شناختی هنر تفاوت داشته باشد (همان: ۳۰۶).

با نگاه جامعه‌شناختی می‌توان معیاری عملی و قابل سنجش برای هنر دینی تعریف کرد. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، فرآیند آفرینش هنر شامل سه مرحله ادراک، بیان و درک است.

هنرمند از طریق حس و تجربه فردی به کشف بی‌واسطه‌ای از مظاهر هستی دست می‌یابد، آن را با نشـانه‌های هنری شـناخته‌شـده بیان می‌کند و در نهایت مخاطب با دریافت این بیان (اثر هنری)، فرآیند خلق را کامل می‌کند.

در تعریف جامعه شناختی، تأکید ا صلی بر مرحله دریافت اثر هنری ا ست؛ هنر چیزی اسـت که مردم آن را هنر بدانند. به همین سـیاق، دینی بودن یک اثر هنری نیز توسـط مخاطب تشـخیص داده می‌شـود. از آنجا که دین تمام جنبه های زندگی بشـر را در بر می‌گیرد، هر مو ضوعی به صورت بالقوه می‌تواند ماهیت دینی دا شته با شد و هر شکلی با تفسیر منا سب می‌تواند به‌عنوان شـکلی دینی در نظر گرفته شـود، ضـمن اینکه جوامع نیز می‌توانند درجات مختلفی از دینداری را داشـته باشـند. بنابراین هنر دینی به هنری اطلاق می‌شـود که هدف آن ترویج دین، باورها و آیین‌های دینی یا به‌عبارت دیگر، انتقال مفاهیمی با منشـأ الهی اسـت. چنین آثاری توسط هنرمندانی خلق می شوند که خود متدین هستند و تأثیر دینداری هنرمند بر اثر می‌تواند آگاهانه یا ناخودآگاه باشد.

از آنجا که همیشه نمی‌توان به انگیزه‌های هنرمند از خلق اثر یا هدف واقعی اثر پی برد، و همچنین تشخیص میزان دینداری هنرمند به دلایل مختلف ممکن نیست، ناگزیر باید به نتیجه نهایی توجه کرد. این نتیجه همان درک مخاطب و برداشت او از اهداف اثر ا ست. بنابراین هنر دینی به اثری گفته می‌شـود که مخا طب دیندار آن را دینی بداند. رابطه بین هنر دینی و هنر ا سلامی از نوع عام و خاص ا ست، بدین معنا که هر هنر ا سلامی به ضرورت دینی محسوب می‌شود، اما هر هنر دینی لزوما اسلامی نیست (همان: ۳۱۵).

راودراد تعاریف هنر ا سلامی را از دریچه جامعه شنا سانه این‌گونه د سته‌بندی می‌کند که این هنر، گاه متأثر از روح کلی تمدن اسلامی است و بنابراین اسلامی است. گاهی در جوامع امروزین که ممکن ا ست ا سلامی با شند یا نبا شند، با محتوای ا سلامی و عرفانی آن شناخته می‌شود که یکی از اساسی‌ترین این محتواها باور به توحید و بازنمایی آن در شکل هنری مدرن اسـت. همچنین برخی اشـکال هنری که در دوران تمدن اسـلامی به وجود آمدند، با تکرار در جامعه امروز برای بازنمایی محتواهای دینی به‌کار گرفته شـده‌اند، اگرچه این اشـکال می‌توانند

بدون محتوای دینی مناسب نیز تنها به‌دلیل توجه تاریخی به اشکال هنری بازتولید شوند. در حالت اول، به‌منظور تعریف، می‌توان گفت هنر اسلامی یعنی هنر جوامع اسلامی. در حالت دوم می‌توان گفت هنر اسلامی هنری است که نشان‌دهنده حقایق الهی منبعث از دین اسلام باشد (تأکید بر محتوا). در حالت سوم می‌توان گفت هنر اسلامی هنری است که اگرچه در جامعه امروز درصدد نشان دادن حقایق الهی منبعث از اسلام است، اما در عین حال حتما به لحاظ شکل و سبک بیان هنری تداوم هنرهای شکل‌گرفته در تمدن اسلامی است (همان: ۳۲۳).

از دیدگاه راودراد، اگرچه تعریف اول و سوم هر کدام بخش قابل‌توجهی از هنر اسلامی را پوشش می‌دهند، اما کامل نیستند. تعریف دوم، با تأکید بر محتوا، می‌تواند جامع‌تر باشد. به‌عبارت دیگر، هنر جوامع اسلامی به‌طور طبیعی بازتاب‌دهنده باورهای اسلامی است و بنابراین از محتوای دینی خالی نیست و در این تعریف جای می‌گیرد. همچنین، هنری که شکل و سبک بیان جوامع اسلامی را ادامه می‌دهد، هرچند بر فرم تأکید دارد، تنها در صورتی که محتوای اسلامی نیز داشته باشد، مشمول این تعریف می شود و هنرهایی که فقط از فرم دینی بهره می‌برند، از این تعریف خارج می‌شوند.

به‌طور کلی می‌توان گفت هنر اسلامی هنری است که حقایق الهی و برآمده از دین اسلام را بیان کرده و انسان را به شناختی از جهان و هستی می‌رساند که مطابق با دیدگاه دین اسلام است. این هنر می‌تواند شامل آثار ایجادشده در تمدن اسلامی و همچنین شامل فرم‌های هنری خاص اسلام باشد، هرچند از این دو فراتر می‌رود. این تعریف از نظر فلسفی قابل‌قبول‌تر است و فلاسفه هنر اسلامی باید توضیح دهند که چگونه هنرهای اسلامی حقایق الهی را بیان می‌کنند و چه شناختی از جهان و هستی ارائه می‌دهند (همان: ۳۲٤).

با توجه به تعریف جامعه‌شناختی هنر که معیار تعریف را مرحله دریافت قرار می‌دهد، در اینجا نیز باید تأکید کرد که اگر ویژگی‌های ذکر شده در آثار هنری وجود داشته باشند، باید توسط مخاطب قابل درک باشند. بنابراین وقتی بر اساس معیار دریافت گفته شود هنر اسلامی هنری است که توسط مخاطب به‌عنوان هنر اسلامی تلقی می‌شود، منظور از مخاطب هم

عموم مردم و هم صاحبان دانش عمیق‌تر دینی (مخاطب خاص) است. به‌عبارت دیگر، معیار اسلامی بودن یک اثر هنری، درک آن توسط مخاطب عام و خاص به‌عنوان هنر اسلامی است. روشن است که مخاطب عام، مگر در گفتگوهای روزمره، دریافت خود را از آثار هنری به‌طور آشکار بیان نمی‌کند، درحالی‌که مخاطب خاص با ارائه تحلیل‌ها و نقدهای خود، بر جنبه اسلامی بودن این آثار تأکید می‌کند یا آن را رد می‌کند (همان: ۳۲۶).

پس برای جامعه‌شناس، آنچه توسط دانشمندان و منتقدین درباره اسلامی بودن آثار هنری پذیرفته و طرح و بحث شده است، می‌تواند معیار بهتری برای ورود به بحث جامعه شناسانه باشد تا آنچه مخاطب عام پذیرفته است، اگرچه دومی هم کماکان اهمیت خود را در تعریف حفظ می‌کند.

۲. ارزیابی منطقی تعریف هنر اسلامی از دیدگاه راودراد

اعظم راودراد، با به‌کارگیری رویکردی جامعه‌شناختی در ذیل بخش هنر اسلامی در مقاله خود، هنر اسلامی را از سه منظر اصلی بررسی کرده است:

- هنر جوامع اسلامی: آثاری که به‌صورت طبیعی، بازتاب‌دهنده فرهنگ و باورهای اسلامی هستند. این بازتاب هم در فرم و هم در محتوا مشهود است؛
- هنر الهی: آثاری که محتوای شان بر حقایق الهی و آموزه‌های اسلام استوار است، حتی اگر خارج از جوامع اسلامی و در محیط‌های غیرمسلمان خلق شده باشند؛
- هنر تمدنی: آثاری که از نظر فرم و سبک، ادامه هنرهای شکل‌گرفته در تمدن اسلامی هستند، اما موضوعشان مادی و دنیوی است.

از نگاه راودراد، تعاریف اول و دوم که بر محتوا تأکید دارند، به‌درستی جوهره هنر اسلامی را منعکس می‌کنند. به بیان دیگر، هنر اسلامی نه‌تنها شامل آثاری است که در جوامع اسلامی تولید شده‌اند، بلکه هر اثری که مفاهیم الهی و اسلامی را بیان کند، می‌تواند به‌عنوان هنر اسلامی شناخته شود، فارغ از این‌که در کجا خلق شده است. راودراد در ادامه در بخش نگاه جامعه‌شناسانه هنر، هنر اسلامی را در سه سطح تحلیل می‌کند:

- هنری که بیانگر روح کلی تمدن اسلامی و باورهای رایج در جوامع مسلمان است؛
- هنری که تنها محتوای آن اسلامی و بر پایه توحید است، حتی اگر از فرم‌های مدرن استفاده کند؛
- هنری که هنرمند امروزی در آن از فرم‌های سنتی استفاده می‌کند. در اینجا، اگر محتوای اثر اسلامی باشد، در زمره هنر اسلامی قرار می‌گیرد، در غیر این صورت، چنین اثری به عنوان هنر اسلامی مورد تأیید نیست.

این تحلیل نشان می‌دهد که در دیدگاه راودراد، محتوای اسلامی بر فرم اثر اولویت دارد.

سپس وی برای تشخیص هنر اسلامی از غیر آن، معیار «دریافت مخاطب» را پیشنهاد می‌دهد. مخاطب مسلمان، چه متخصص و چه مخاطب عام، بر اساس محتوا و مضمون اثر قضاوت می‌کند، درحالی‌که مخاطب غیرمسلمان بیشتر به فرم اثر و تمدنی که از آن سرچشمه گرفته است، توجه دارد.

در مجموع، از دیدگاه راودراد، هنر اسلامی بازتاب‌دهنده حقایق الهی و شناختی از جهان هستی است که مورد تأیید اسلام است. هرچند فرم این هنر می‌تواند سنتی یا مدرن باشد، اما ملاک اصلی، محتوای اسلامی آن است که تشخیص آن نیز بر اساس درک مخاطب، به‌ویژه مخاطب مسلمان، شکل می‌گیرد. حال می‌توان تعریف هنر اسلامی از دیدگاه اعظم راودراد را با استفاده از معیارهای دانش منطق (جامعیت، مانعیت، و ضوح، عدم دور) برر سی کرد. این ارزیابی به شناسایی نقاط قوت و ضعف این تعریف از منظر منطقی کمک می‌کند.

جامعیت: تعریف راودراد از هنر اسلامی تلاش می‌کند با درنظرگرفتن طیف گسترده‌ای از آثار، تعریفی جامع ارائه دهد. این تعریف، هنر تولیدشده در جوامع اسلامی و همچنین آثار با محتوای اسلامی که در مناطق غیراسلامی خلق شده‌اند را دربر می‌گیرد و با تأکید بر سه عنصر محتوا، فرم و بستر و همچنین پذیرش فرم‌های جدید، دایره شمول خود را گسترش می‌دهد تا هنر معاصر را نیز شامل شود. به این ترتیب، هنر سنتی و هنر مدرن هر دو در این تعریف جای می‌گیرند. با این وجود، راودراد از همان ابتدا با تأکید بر محتوای اسلامی، جامعیت تعریف خود را محدود می‌کند و هنر اسلامی را این‌گونه تعریف می‌کند: «هنری که

حقایق الهی منبعث از دین اســلام را بازگو کرده و انســان را به شــناخت از جهان هســتی می‌رساند.»

این تأکید بر محتوای الهی باعث می‌شــود که آثار تزئینی یا آثار مدرن با محتوای غیرالهی (یا خنثی)، مانند نقاشی صرف از یک منظره یا نقوش تزئینی، در زمره هنر اسلامی قرار نگیرند. به‌عبارت دیگر، این تعریف تنها آثار با محتوای الهی را هنر اسلامی می‌داند. همچنین در تعریف راودراد، «مرحله دریافت» توسط مخاطب، به‌ویژه «نخبگان دینی»، به‌عنوان معیار نهایی اسلامی بودن اثر معرفی شده است. این معیار، جامعیت تعریف را با چالش جدی روبه‌رو می‌کند، زیرا «دریافت» یک مفهوم ذهنی اســت و ممکن اســت نظرات نخبگان دینی در مورد اســلامی بودن یک اثر هنری متفاوت باشــد. این امر می‌تواند به تعریف یک معیار قطعی و واحد آســیب بزند و ممکن است به حذف آثاری منجر شود که از نظر معیارهای عینی (مانند فرم یا محتوا) اسلامی هستند، اما توسط نخبگان به رسمیت شناخته نمی‌شوند، و یا برعکس. همچنین دریافت یک اثر هنری برای یک اندیشمند مسلمان و غیرمسلمان یا مخاطب عام و متخصص متفاوت است. به‌عنوان مثال، درک آثار مینیاتوری فرشــچیان برای مخاطبان مختلف (از نظر مخاطب عام و متخصص و همچنین اندیشمند مسلمان یا غیرمسلمان) متغیر است. درنتیجه تمرکز تعریف راودراد بر عنصر محتوا، جامعیت آن را کاهش داده و آن را محدود کرده است.

مانعیت: تعریف، به‌درستی هنر اسلامی را از سایر انواع هنر (مانند هنر مسیحی یا هنر سکولار) متمایز می‌کند. تعریف، با تأکید بر «حقایق الهی منبعث از دین اسلام» و «شناخت مورد نظر دین اســلام»، هنر اســلامی را از هنرهای غیردینی یا هنرهای دینی دیگر متمایز می‌سازد.

وضوح: راودراد برای شفاف سازی تعریف خود، سطوح محتوا، فرم و بستر را از یکدیگر تفکیک کرده و توحید را به‌عنوان محور اصــلی قرار می‌دهد. با این حال، او هنر را متأثر از «روح کلی تمدن اســلامی» می‌داند که عبارتی مبهم اســت. مشــخص نیســت که آیا این تأثیر به فرم، محتوا یا هر دوی آن‌ها مربوط می‌شــود. همچنین این تعریف به وضــوح بیان نمی‌کند که یک اندیشمند غیرمسلمان برای تشخیص هنر اسلامی، باید بر چه معیاری تمرکز کند؛ فرم یا محتوا؟

درواقع «تمدن اسلامی» چه شاخصی به یک اندیشمند غیرمسلمان ارائه می‌دهد؟ این ابهام باعث ایجاد چالشی می‌شود. اگر فرض کنیم سنجش هنر اسلامی توسط غیرمسلمانان بر اساس فرم باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا آثاری با فرم سنتی و اسلامی که نقوش برهنه‌نگاری دارند، هنر اسلامی محسوب می‌شوند؟ در اینجا یک اندیشمند غیرمسلمان ممکن است به‌دلیل فرم، آن را هنر اسلامی بداند، درحالی‌که یک اندیشمند مسلمان به‌دلیل محتوا، آن را باطل و غیراسلامی می‌شمارد. این نشان می‌دهد که نه فرم و نه «تمدن اسلامی» به‌تنهایی، معیارهای کافی برای تشخیص هنر اسلامی نیستند.

علاوه‌بر این، مفهوم «دریافت توسط مخاطب» که در تعریف راودراد مطرح شده، از نظر عملی و نظری دشوار است. چگونه می‌توان معیارهای عینی برای این دریافت ارائه داد؟ چه کسانی «نخبگان دینی» محسوب می‌شوند و مرجع تشخیص آن‌ها چیست؟ اگر بیشتر این نخبگان یک اثر هنری با محتوای توحیدی را هنر اسلامی ندانند، آیا آن اثر از تعریف خارج می‌شود؟ بر این اساس، تعریف راودراد فاقد وضوح لازم است.

عدم دور: تعریف دور زمانی رخ می‌دهد که برای فهم یک واژه (معرَّف) به همان واژه (یا واژه‌ای هم‌ریشه) نیاز باشد. در تعریف راودراد، این معیار به‌ظاهر رعایت شده است. او برای تعریف «هنر اسلامی» از مفاهیمی مانند«حقایق الهی منبعث از دین اسلام»، «توحید» و «جوامع اسلامی» استفاده می‌کند که خودشان به‌طور مستقیم «هنر اسلامی» نیستند. بنابراین تعریف او دچار دور آشکار منطقی نیست.

نتیجه‌گیری

از منظر جامعه‌شناختی، هنر اسلامی بازتابی از فرهنگ، تمدن و نظام اعتقادی جوامع مسلمان است و نمی‌توان آن را تنها به‌مثابه پدیده‌ای زیبایی‌شناختی تلقی کرد. این رویکرد، هنر را عینیت‌یافته عناصر فکری، دینی و اجتماعی جامعه می‌داند و از این حیث، امکان تحلیل تطبیقی میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف را فراهم می‌سازد. در همین چارچوب، اعظم راودراد کوشیده با تأکید بر بُعد محتوایی، تعریفی جامعه‌شناختی از هنر اسلامی ارائه دهد. در

این تعریف، هنر اسلامی در سطوح گونه‌شناختی و تحلیلی مختلف صورت‌بندی می‌شود و «محتوای الهی و توحیدی» به‌عنوان مهم‌ترین مؤلفه تمایزبخش آن از دیگر سنت‌های هنری در نظر گرفته می‌شود.

ارزیابی این دیدگاه بر اساس اصول منطق صوری نشان می‌دهد که تعریف راودراد، از یک‌سو به‌دلیل توجه به محتوا و شمول هنر سنتی و مدرن، از جامعیتی نسبی برخوردار است و از سوی دیگر، به‌سبب تأکید پررنگ بر حقایق الهی، دایره شمول خود را محدود می‌کند. همچنین اتکاء به مفاهیمی مانند «روح کلی تمدن اسلامی» و «دریافت مخاطب» و نیز فقدان معیار عینی برای تشخیص مصادیق، از وضوح و کارآمدی تعریف می‌کاهد؛ هرچند این تعریف از حیث پرهیز از دور قابل دفاع است.

نتایج پژوهش همچنین نشان می‌دهد فهم هنر اسلامی مستلزم تمایز میان «تولید هنری» و «نظریه‌پردازی درباره هنر» است، زیرا هنر اسلامی پیش از آن‌که مفهومی نظری باشد، پدیده‌ای زیسته و تاریخی بوده است. ازاین‌رو، هرگونه تعریف‌پردازی باید از تقلیل‌گرایی پرهیز کرده و افزون‌بر محتوا، به فرآیند خلق اثر، فرم، ابزار، زمینه فرهنگی و جهان‌بینی هنرمند نیز توجه کند. درنهایت به‌کارگیری معیارهای منطقی در نقد و بازسازی تعاریف موجود، شرط لازم برای دستیابی به چارچوبی دقیق‌تر، منسجم‌تر و کارآمدتر در تبیین ماهیت هنر اسلامی است.

منابع

١. Alexander, V. (2021). *Sociology of the arts* (A. Ravadraad, Trans.). Academy of the Arts. (Original work published 2013)

٢. Blair, S., & Bloom, J. (2008). The mirage of Islamic art: Reflections on the study of a fluid field (F. Taheri, Trans.). *Journal of Archaeology and History*, 23(45), 48–92. (Original work published 2003)

٣. Bloom, J., et al. (2014). *Manifestation of meaning in Islamic art* (A. Qeytasi, Trans.). Sureh Mehr Publications.

٤. Fazeli, N. (1995). An introduction to the sociology of art and literature. *Social Sciences Quarterly*, (7–8), 107–134.

٥. Gharaviyan, M. (2019). *Logic education*. Dar al-Elm Publications.

٦. Mahdavi-Nejad, M. J. (2002). Islamic art in the challenge of contemporary concepts and new horizons. *Fine Arts*, (12), 23–32.

٧. Matouq, F. (2023). *Sociology of the arts* (S. Naifi, Trans.). Soroush Publications.

٨. Mozaffar, M.-R. (2005). *Logic* (A. Shirvani, Trans.). Dar al-Elm Publications.

٩. Rabiei, H. (Ed.). (2011). *Essays on the nature of Islamic art* (Vol. 1). Matn Publications.

١٠. Rahimi-Far, Z.-S., & Saeedi-Zadeh, M.-J. (2026). Critical analysis of historiographical definitions of Islamic art and their theoretical assessment based on formal principles of definition. *Rahpooyeh Hikmat-e Honar*, 5(1), 167–181.

١١. Ramin, A. (2011). *Philosophical and sociological theories in art*. Ney Publishing.

١٢. Ravadraad, A. (2003). *Theories of the sociology of art and literature*. University of Tehran Press.

١٣. Ravadraad, A. (2007). The sociological definition of art. In *Proceedings of the First Specialized Conference on Sociology of Art* (pp. xx–xx). Academy of the Arts.